

غیب و شهود

تصادف نما

در قسمتی از مجموعه کارتون‌های مورچه و مورچه خوار صحنه‌ای بود و جمله‌ای که به نحو عجیبی در ذهن من حک شده است! عیبی ندارد اگر خنده‌تان گرفته است. مجله وزین! فیلمنامه‌نویسی و مورچه خوار خودش نوعی طنز موقعیت است. بخندید ولی عجله نکنید! کمی جدی خواهیم شد. مورچه خوار در آستانه دستیابی به مورچه روی جاده ای قرار می‌گیرد و در همین لحظه اتوبوسی از روی او عبور می‌کند. البته جای نگرانی نیست! کارتون است و مورچه خوار برمی‌خیزد و می‌گوید: این اتوبوس فقط سالی یک بار از اینجا عبور می‌کند! چرا من باید درست در همین لحظه اینجا باشم؟! از تمام قسمت‌هایی که از این کارتون دیده‌ام فقط همین جمله در ذهنم باقی است و جالب این که همیشه صحنه به چاه افتادن حضرت یوسف (ع) را تداعی می‌کند. بدیهی است که این یک تداعی شخصی است. من همیشه فکر می‌کردم که چند هزار سال پیش در کنار چاهی که حضرت یوسف (ع) در آن افتاده است، ترافیک کاروان که نبوده است و شاید برادرانش به همین دلیل او را در چاه انداخته‌اند. قاعدتاً ممکن بود روزها و هفته‌ها گذر کاروانی به کنار آن چاه نیفتد و یوسف (ع) به پایان قصه زندگی‌اش برسد، اما به ظاهر تصادفاً او نجات می‌یابد و روز دیگری برای او فرا می‌رسد که برادرانش در مقابل او به سجده می‌افتند. شروعی این گونه در آغاز قصه حضرت موسی (ع) نیز هست. تصور کنید نوزادی را درون سبدهای رود بسیارند تا از کشته شدن به دست مأموران فرعون نجات یابد! اما او هم به ظاهر تصادفاً توسط همسر فرعون از آب گرفته می‌شود و در کاخ خود او بزرگ می‌شود و بالاخره این فرعون است که در رود غرق می‌شود! این گونه حادثه‌های تصادف‌نما در زندگی روزمره ما نیز جاری است. برخی گفته‌اند که بسیاری از اکتشافات علمی هم تصادفاً به وقوع پیوسته‌اند، اما گویا در مقطعی که باید تحولی بزرگ ایجاد شود رخ داده‌اند. این گونه است که در ورای تصادف‌ها می‌توان دید که هیچ حادثه‌ای تصادفی نیست.

نشانه‌ها

قصه **کیمیگر** پائولو کوئیلو را حتماً خوانده‌اید و شاید شما هم یکی از بیست میلیون نفری در جهان هستید که این قصه را خوانده‌اند. چوپانی اسپانیایی که خواب می‌بیند گنجی در کنار اهرام مصر پنهان کرده‌اند، به راه می‌افتد. این سفر پرماجرا برای او حکم سیر و سلوک و شناخت هستی را دارد، اما این معرفت حاصل نشانه‌های بسیاری است که در راه برای او گذاشته‌اند. او به اهرام می‌رسد، اما درمی‌یابد که گنجش در همان کلیسای مترو که‌ای است که او گوسفندانش را برای استراحت به آنجا می‌برده است؛ آن هم در کنار محل زندگی‌اش در اسپانیا. این تداعی هم کار دست من و شما داده است. وقتی این قصه را خواندم یاد جمله‌ای از یکی از بزرگان افتادم که می‌فرمود: «دنیا آیت است. غایت نیست»

امتداد نگاه

سال‌ها پیش که در کشور ما بحث‌های اثبات وجود خدا! داغ بود، جوانی از یکی از علمای حکیم می‌خواهد که وجود خدا را برای او ثابت کند. آن بزرگمرد تعمداً پاسخ را به بعد از صرف شام موکول می‌کند و در سر سفره به گونه‌ای می‌نشیند که بین او و جوان پرسشگر چند نفری فاصله باشد. هنگام صرف غذا، استاد لقمه‌ای می‌گیرد و به همراه کناری‌اش می‌دهد و اشاره می‌کند که دست به دست به دست جوان برسد. جوان لقمه را می‌گیرد و از محبت استاد تشکر می‌کند. پس از صرف شام، استاد می‌گوید: گاهی لقمه‌ای به دست تو می‌رسد و تو فقط دست خودت و لقمه را می‌بینی، گاهی دست‌های دیگران را تا به لقمه گیرنده برسد. گاهی نگاه تو امتداد می‌یابد و گوسفندی را که گوشش و مزرعه‌ای را که گندمش اجزای لقمه تو هستند می‌بینی و گاهی زمین و خورشید و باد و باران را می‌بینی که چگونه آن گندم را بارور کرده‌اند و گاهی امتداد نگاهت از این هم فراتر می‌رود و دستی را که تمام هستی را می‌چرخاند!

معناگرایی

به نظر می‌رسد بخش عمده سینمای معناگرا همین «تصادف‌نمایی حادثه‌ها»، «نشانه‌ها» و «امتداد نگاه» باشد تا ماورای دنیای مشهود؛ و عبور ما از شهود دنیا به غیب هستی. غیب و شهودی که برای همه یکسان نیستند. بسیاری از غیب‌ها شهود اولیای خدا هستند، هر چند آنان نیز غیب‌های خود را دارند. دنبال کردن نشانه‌های غیب در دنیا معنای نهایی سینمای معناگراست. شاید! در خیرها آمد که امسال مقرر شده است که از پنج فیلم معناگرا تا سقف ۷۰ میلیون تومان حمایت شود و یکی از معیارهای این حمایت فیلمنامه و کیفیت آن است. اگر شما از رمان‌های معناگرا برای اقتباس استفاده کنید، هم سال اقتباس ما سر جایش هست و هم بخش بین الملل جشنواره فجر که به معناگرایی اختصاص خواهد داشت پربارتر خواهد بود. مورچه خوار یادتان نرود!

نصرت‌الله تابش

